

قوم کراسی و قبیله سالاری؛

(ماهیت انتخابات و دموکراسی افغانی)

داکتر محمد شفق خواتی ۱

چکیده

انتخابات به عنوان جلوۀ ملموس دموکراسی و تحزب به عنوان چرخ دنده دموکراسی و موتور محرک آن به شمار می رود. نوشتار حاضر در پی توصیف ماهیت انتخابات و ویژگی های آن در افغانستان است. در این نوشتار نشان داده شده است که انتخابات، تحزب و دموکراسی در افغانستان گرانبار از مطالبات و گرایش های قومی و متأثر از منطق سیاسی قبیله ای است و چیزی که ما از آن به دموکراسی یاد می کنیم و انتخابات به عنوان یکی از نمادهای عینی آن به شمار می رود، در واقع «دموکراسی صوری» و مشحون از ارزش های قومی و رویکرد قبیله ای به این پدیده است. «دموکراسی صوری» نه تنها دموکراسی نیست، بلکه با «شبه دموکراسی» نیز فاصله زیادی دارد. ماهیت قومی انتخابات از طریق بررسی چند انتخابات در سال های گذشته توصیف شده است. قسمت دوم نوشتار نیز، به راه کارهای نجات انتخابات، تحزب و دموکراسی در افغانستان از دام قومیت و منطق قبیله ای اختصاص یافته است.

کلیدواژه ها: انتخابات، قومیت، تحزب، جامعه مدنی، دموکراسی، فرهنگ سیاسی.

درآمد

انتخابات، در واقع تجلی اراده مردم، راهی برای تعیین سرنوشت اعضای یک جامعه سیاسی، ابزاری برای مهار قدرت و بالاخره نماد ملموس دموکراسی است. در دموکراسی این فرض بنیادی مقبول افتاده است که مردم خود باید سرنوشت خویش را تعیین کنند و رضایت شهروندان در تبعیت از دستگاه حاکمه، از متغیرها و عناصر اساسی در فلسفه سیاسی دموکراسی به‌شمار می‌رود. راه کشف مشروعیت حکومت در یک فلسفه سیاسی و نظام دموکراتیک، رضایت و مقبولیت عمومی است. تعیین سرنوشت در یک جامعه سیاسی که از افرادی با سلیقه متفاوت و تمایلات گوناگون تشکیل شده است، از طریق برگزاری انتخابات آزاد شفاف و عادلانه ممکن می‌گردد و جز این، راهی برای ابراز اراده و نشان دادن رضایت یا عدم رضایت از دستگاه حاکمه و دولت‌مردان وجود ندارد.

بنابراین، فلسفه وجودی انتخابات، این فرض است که: ۱. مردم صاحب‌خردند و می‌توانند گزینش نمایند؛ ۲. مردم حق دارند که خود سرنوشت خویش را تعیین کنند؛ ۳. حکومت و دستگاه حاکمه باید مشروعیت خویش را از طریق مقبولیت همگانی یا رضایت عامه کسب نماید؛ ۴. راه دیگری برای کشف رضایت مردم، تشخیص میزان مقبولیت دستگاه حاکمه و عمل کرد دولت‌مردان از نظر مردم، تا کنون به جز برگزاری انتخابات آزاد وجود نداشته و راه کار دیگری نیز تاکنون کشف نشده است.

در این میان، احزاب نیز چرخ‌دنده دموکراسی، زمینه‌ساز تجلی آن اراده و کانال وصل فرمان‌روای دموکرات و فرمان‌بر آزاده و دالانی برای انعکاس خواسته‌های مردم به حکومت و انتقال انتظارات حکومت به مردم است. بنابراین، احزاب نقش واسطه را در فرایند حکومت مردم بر مردم ایفا نموده و واسطه تبارز و تجلی اراده جمعی مردم در اداره جامعه است.

کشور ما نیز پدیده انتخابات و حزب را با فراز و نشیب‌ها، ضعف‌ها و نقص‌هایی، عمدتاً از عصر سلطنت محمدظاهرشاه از سال‌های دهه‌چهل قرن حاضر شمسی که به دهه دموکراسی معروف است (۱۳۴۲-۱۳۵۲ ه.ش.) تجربه نموده است. این روند در عصر حاکمیت کمونیستی کابل و تا دوره پیروزی مجاهدین و سقوط حکومت کمونیستی در کشور ادامه داشت. اما نقطه عطف روند تشکیل حزب و برگزاری انتخابات سراسری و آزاد، دوره پساتالبانیسم است. در دهه حاضر، حزب در کشور بیش‌تر رونق یافته و بیش از صد حزب در وزارت عدلیه ثبت شده است. هم‌چنین، از زمان سقوط رژیم طالبانی تاکنون، به جز انتخابات نمایندگان لویه‌جرگه اضطراری و لویه‌جرگه قانون اساسی، سه انتخابات سراسری و آزاد در کشور برگزار گردیده است (یک دور انتخابات شورای ملی و شوراهای ولایتی و دو دور انتخابات ریاست جمهوری).

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که «ماهیت انتخابات و حزب در افغانستان چیست و دارای چه ویژگی‌هایی است؟» گمانه این نوشتار نیز آن است که «انتخابات و حزب در افغانستان

به شدت متأثر از عنصر قومیت است و بر مبنای الزامات قوم‌گرایی سامان می‌یابد. به جهت ملموس بودن فرضیه فوق و عینیت آن در جامعه ما، اثبات این فرضیه کارچندان دشواری نمی‌نماید و داده‌های زیادی می‌تواند شواهد این فرضیه را فراهم آورد. بنابراین، اصل اثبات ماهیت قومی انتخابات و تحزب، نیاز به زحمت فراوانی ندارد و بعید می‌دانم که مخالفان جدی داشته باشد. به همین جهت، آنچه از نظر این نوشتار مهم است، ارائه راهکارهایی برای عبور از دام قومیت و رهایی از احزاب قومی و دموکراسی قوم‌مدار است. هدف آن است که راه برون رفت از وضعیت موجود جست‌وجو شده و راه حلی برای جای‌گزینی انتخابات و انتخاب‌های ملی به جای انتخابات و انتخاب‌های قومی و تشکیل احزاب ملی به جای احزاب قومی ارائه گردد.

۱. مفاهیم و متغیرها

نوشتار حاضر حول محور سه مفهوم و متغیر سامان‌دهی شده است: ۱. انتخابات، ۲. تحزب و ۳. قومیت. مطابق فرضیه این نوشتار، «قومیت» متغیر مستقل و «تحزب» و «انتخابات» دو متغیر وابسته هستند. قبل از پرداختن به بررسی ماهیت انتخابات و تحزب در افغانستان، توضیح مختصری در ارتباط با مفاهیم و متغیرهای ذکر شده ضروری می‌نماید.

۱-۱. انتخابات

ابوالفضل قاضی انتخابات را چنین تعریف می‌کند:

«انتخابات، مجموعه عملیاتی است که در جهت‌گزینش فرمان‌روایان یا تعیین ناظرانی برای مهار کردن قدرت، تدبیر شده است. از این دیدگاه، انتخابات به معنای فنون‌گزینش و شیوه‌های مختلف تعیین نمایندگان است. ابزاری است که به وسیله آن می‌توان اراده شهروندان را در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و تعیین متصدیان اعمال اقتدار سیاسی مداخله داد.»^۱

انتخابات در دموکراسی‌ها شیوه معمولی تغییر در هیأت حاکمه و دست‌به‌دست شدن قدرت میان احزاب سیاسی است.^۲ از آن‌جا که انتخابات تجلی اراده مردم است، می‌تواند شاخصی برای کشف دیدگاه مردم در زمینه رضایت از وضع موجود (در صورت رأی‌دادن به حزب حاکم) و یا تمایل‌شان به تغییرات در جامعه و سیاست‌های حکومت (در صورت رأی‌دادن به حزب یا احزاب مخالف حزب حاکم و روی کار آمدن اپوزیسیون) باشد. البته این در صورتی است که نظام حزبی در یک جامعه نهادینه شده باشد. در کشورهایی که نظام حزبی به خوبی نهادینه شده است، با تغییر احزاب حاکم، سیاست‌های حاکم نیز تحول می‌پذیرد. پس انتخابات می‌تواند از طریق تمدید حاکمیت حزب حاکم یا روی کار آوردن احزابی که اپوزیسیون به‌شمار می‌روند، تغییرات بنیادی در رویکردها و

سیاست‌های حکومت در عرصه‌های گوناگون پدید آورد.

۲-۱. حزب و تحزب

از حزب تعاریف گوناگونی صورت گرفته است. در ذیل به چند تعریف که از سوی اندیشمندان غربی ارائه شده است، اشاره نموده و سپس خود از مفهوم حزب تعیین مراد خواهیم نمود:

۱. ادموند برک در تعریف حزب می‌گوید: «[حزب] هیأتی از مردم است که به خاطر پیش‌برد منافع ملی با کوشش مشترک بر اساس برخی اصول سیاسی مورد توافق، متحد شده‌اند.»^۳
۲. گنل نیز معتقد است که: «حزب سیاسی مرکب از گروهی از شهروندان کم و بیش سازمان‌یافته است که به عنوان یک واحد سیاسی عمل می‌کنند و با استفاده از حق رأی خود، می‌خواهند بر حکومت تسلط پیدا کنند و سیاست‌های عمومی خود را عملی سازند.»^۴
۳. جیل کریست در تعریف حزب می‌گوید: «[حزب] گروه سازمان‌یافته شهروندانی است که دارای نظریات سیاسی مشترک اند و با عمل به مثابه یک واحد سیاسی می‌کوشند بر حکومت تسلط یابند. هدف اصلی یک حزب این است که عقاید و سیاست‌های خود را در سطح سیاسی رواج دهد.»^۵

قانون احزاب افغانستان نیز حزب را چنین تعریف نموده است: «حزب سیاسی بر اساس این قانون جمعیتی سازمان‌یافته از اشخاص حقیقی است که طبق احکام این قانون و اساس‌نامه مربوط برای نیل به اهداف سیاسی در سطح ملی یا محلی فعالیت می‌نماید.»^۶

در مجموع می‌توان گفت که حزب عبارت است از: گروهی از افراد جامعه که با اعتقاد و ایمان به برخی اصول (سیاسی، اقتصادی و...) و داشتن اهداف مشترک، در یک سازمان متشکل شده و ضمن داشتن یک شعبه مرکزی، از طریق شعبه‌ها و قسمت‌های مختلف در مناطق دیگر، با یکدیگر ارتباط متقابل و مستمر دارند و می‌کوشند تا از طرق مسالمت‌آمیز، برای رسیدن به اهداف خویش و اجرای اصول موردنظر خویش، حکومت و قدرت را به صورت مستقیم در دست گیرند، و در صورتی که به قدرت نرسند و حزب رقیب بر سریر قدرت باشد، به عنوان اپوزیسیون و ناقد حکومت.

در ارتباط با فلسفه وجودی و کارویژه‌های احزاب نیز باید گفت که مهم‌ترین فعالیت احزاب در زمینه انتخابات و کسب آراء صورت می‌گیرد. افراد فعال از نظر سیاسی، معمولاً برای خود هویت حزبی قائل می‌شوند و نسبت به حزب خاصی تعلق خاطر و وابستگی پیدا می‌کنند و همین تعلق و وابستگی بر رفتار انتخاباتی و رأی افراد تأثیر تعیین‌کننده دارد. عوامل مختلفی چون تعلقات طبقاتی، مذهبی، قومی و غیره به نوبه خود ساختار نگرش‌های افراد نسبت به احزاب را تعیین می‌کنند و موجب هویت‌یابی حزبی می‌شوند. احزاب سیاسی معمولاً بر اساس ساختار شکاف‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند. سیاسی شدن شکاف‌ها موجب تشکیل احزاب و هویت‌های حزبی در حول آن‌ها

می‌گردد.^۷

در مجموع، احزاب نقش اساسی در تبلور حکومت دموکراتیک و تمثیل اراده مردم داشته و دموکراسی و حکومت نمایندگی بدون احزاب سیاسی سازمان‌یافته، در حقیقت همانند کشتی بی‌ناخدا یا قایق بدون پارو می‌ماند. چنان‌که قانون احزاب افغانستان نیز دموکراسی و تحزب را لازم و ملزوم هم می‌داند: «اساس سیستم سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی می‌باشد.»^۸

به لحاظ نظری نیز، برای تحزب می‌توان مبانی نظری زیر را نام برد: ۱. پلورالیسم و تکثرگرایی سیاسی، ۲. رقابت سیاسی، ۳. مشارکت سیاسی، و ۴. حق رأی شهروندان. در جامعه اسلامی نیز می‌توان مبانی فقهی زیر را به عنوان مجوز تحزب بر شمرد: ۱. تکلیف امر به معروف، ۲. اصل شوری، ۳. بیعت به عنوان یک حق و نیز تکلیف، ۴. ایده تأمین عدالت اجتماعی، ۵. تکثرگرایی اعتقادی و ۶. اجتهاد تخطئه‌پذیر.

۱-۳. قومیت

«قوم» مجموعه‌ای از افراد گروه‌های به هم پیوسته هستند که دارای روابط و پیشینه پیوند خانوادگی و سرگرفته از یک تبار بر اثر گسترش یک یا چند خانواده پیوسته باشند، و این مجموعه دارای نژاد، زبان و فرهنگ، و منطقه زیست مشترک هستند.^۹ «قومیت» و «قوم‌گرایی» نیز یعنی تنظیم رفتار سیاسی بر اساس منافع قومی و پی‌جویی منافع قومی در برابر منافع اقوام غیرخودی یا ترجیح منافع قوم در برابر التزام به منافع عام ملی در درون نظام سیاسی حاکم بر یک قلمرو سرزمینی معین. کشمکش‌های قومی و نژادی همیشه در زندگی سیاسی و تکوین و اضمحلال دولت‌ها نقش داشته‌اند. فتح سرزمین یک قوم به وسیله قومی دیگر یکی از عوامل تشکیل دولت‌ها بوده است. در تاریخ اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، اندیشه برتری نژادی و قومی از اندیشه‌های بسیار کهن و رایج است. از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، مبحث اقلیت‌های قومی و ملی و رابطه آن‌ها با قدرت دولتی، مبحث مهم است. عنوان اقلیت‌های ملی در مورد گروه‌های قومی و فرهنگی خاصی به کار می‌رود که در درون کشوری به سر می‌برند که دولت آن تحت سلطه قوم دیگری است. پیدایش مشکل اقلیت‌های ملی و قومی در درون کشورها، حاصل پیدایش ناسیونالیسم نوین بوده است که هم موجب تقویت احساس همبستگی قومی اقلیت‌ها شده و هم احساسات ناسیونالیستی قوم حاکم را تقویت کرده است.^{۱۰}

با توجه به فرضیه و مفاهیم مطرح‌شده، متغیر مستقل این نوشتار «قومیت» و دو متغیر «انتخابات» و «تحزب» متغیرهای وابسته به‌شمار می‌روند. یعنی، متغیر قومیت روی تحزب و انتخابات اثرگذار است و این دو، معلول علتی به نام قومیت است. از جهتی می‌توان گفت که قومیت متغیر مستقل، تحزب متغیر واسطه، و انتخابات متغیر تابع و وابسته است. یعنی فرهنگ قومی و عقلانیت و آگاهی

سیاسی قومی سبب تحزب بر مبنای قومیت شده و احزابی قومی به نوبه خود، سبب می‌شود که انتخابات نیز رنگ و بوی قومی به خود گرفته و رقابت‌های سیاسی و گزینش‌ها نیز با گرایش‌های قومی صورت پذیرد. احزاب از طریق تبلیغات و تحریک و تشویق مردم، می‌توانند گرایش‌های قومی را پررنگ نموده و از عنصر قومیت برای رسیدن به هدف، کمک گیرند. حتی بدون تبلیغات سازمان‌دهی شده از سوی احزاب، از آن‌جا که احزاب در ذات خود قومی است، هر قومی منتظر موضع‌گیری‌ها و معاملات سیاسی رهبران قوم خود می‌باشند و خود را وابسته به حزب قومی‌شان می‌دانند. به همین جهت، سیاست‌های اعلامی و و اعلان مواضع از سوی رهبران قومی که در رأس احزاب سیاسی قرار دارند، به نحوی جهت‌دهی مردم به سوی کاندید مورد نظرشان به شمار می‌رود. هر چند در جامعه‌ای که فرهنگ و عقلانیت قومی غالب باشد، بدون تحریک احزاب نیز مردم با گرایش‌های قومی به پای صندوق‌های رأی آمده و به کاندید قومی رأی خواهند داد. اما احزاب به عنوان حلقه وصل مردم و قدرت حاکمیت، می‌توانند نقش واسط و میان‌گر را نیز ایفا نموده و با صحنه گذاشتن به گرایش قومی رأی دهندگان، حس قومی آنان را بیش‌تر تحریک کنند.

وجه آرمانی یک انتخابات دموکراتیک در یک جامعه مدرن و متمدن آن است که احزاب بر بنیاد اندیشه‌های خاصی در زمینه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ و در عرصه‌های متفاوت مسائل داخلی و روابط خارجی یک کشور، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خود را مشخص نموده و به صورت خط‌مشی عملی، به سمع و نظر مردم برسانند و با تبلیغ از اندیشه خود، وارد بازار و کاروزار انتخاباتی شوند. در جامعه دموکراتیک، مردم نیز به سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها رأی می‌دهند نه به اشخاص. بنابراین، در یک جامعه دموکراتیک، فعالیت‌های سیاسی و خط‌مشی‌های احزاب و نیز گزینش مردم، بر مبنای عقلانیت مدرن و بر اساس میزان کارآیی و مؤثریت سیاست‌های یک حزب است. در چنین جامعه‌ای، وابستگی‌های خونی یا مذهبی رنگ می‌بازد و مهم سیاست‌های کلان ملی و بین‌المللی یک حزب و جریان است.

۲. ماهیت انتخابات و تحزب در افغانستان

چنان‌که در فرضیه تحقیق یادآوری شد، انتخابات در افغانستان تاکنون به شدت تحت تأثیر گرایش‌های قومی بوده است. عقلانیت سیاسی قومی و آگاهی سیاسی شهروندان افغانستان که مولود قومیت است، برجسته‌ترین متغیر در معاملات نخبگان سیاسی و رایزنی‌ها و ائتلاف‌های احزاب و جریان‌های سیاسی بوده است. از دیگر سو، آگاهی سیاسی قومی بیش‌ترین تأثیر را در جهت‌دهی آرای مردم به سوی کاندید خاصی داشته است.

۲-۱. تحزب و قومیت

قانون اساسی جدید افغانستان، تشکیل حزب بر مبنای قومیت و مذهب را ممنوع می‌داند.^{۱۱} تمامی

احزابی که تا کنون در وزارت عدلیه ثبت شده‌اند نیز، استراتژی‌ها و خط‌مشی‌های خود را ملی اعلام نموده و خود را فراقومی معرفی می‌کنند. اما در عمل یک‌حزب فراقومی هم وجود ندارد. البته برخی جریان‌ها که متشکل از تعدادی از احزاب به‌شمار می‌رود، تا حدودی ترکیب اعضای‌شان را فراقومی ساخته‌اند، اما در عمق آگاهی سیاسی این جریانات و اعضای آن نیز قومیت را می‌توان به‌خوبی مشاهده نمود.

احزاب موجود بسیار تلاش نموده‌اند تا خود را فراقومی جلوه دهند، اما این امر نه ممکن شده است و نه ممکن خواهد شد. زیرا از آغاز این احزاب بر مبنای قومیت تشکیل شده و پس از تشکیل بر بنیاد قومیت، امکان فراقومی شدن وجود نخواهد داشت. حزب فراقومی زمانی ممکن می‌گردد که از اساس فراقومی و عاری از گرایش‌های قومی تشکیل شود. در واقع سنگ‌بنای تشکیل احزاب قومی از هنگام تشکیل جبهات مبارزه علیه رژیم کمونیستی گذاشته شد. گرچه خود احزاب کمونیستی نیز کاملاً بر مبنای شکاف قومی پایه‌گذاری شده بود. حزب دموکراتیک خلق افغانستان به‌زودی بر اساس شکاف قومی به سه شاخهٔ خلق (اکثریت پشتون)، پرچم (اکثریت تاجیک) و شعلهٔ جاوید (اکثریت هزاره) تقسیم شد.

جهاد مردم کشور علیه تجاوز ارتش سرخ، مبارزه‌شان با رژیم کمونیستی و تشکیل احزاب جهادی نیز با عنصر قومیت گره خورد. بدون تردید، آغاز حرکت مجاهدین بر مبنای عقیده بود. اما عقیده در حد ایدئولوژی و شعار متوقف شد و نمود عملی نیافت. آنچه در عمل مجاهدین به‌خصوص در فردای سقوط دولت کمونیستی نمود یافت، قومیت بود. مسلمانان و رهبران اسلامی افغانستان متأثر از جریان کلی اسلام‌گرایی در جهان اسلام به مبارزه علیه طاغوت زمان (حکومت مارکسیستی و حامی آن شوروی) پرداختند. اما این حرکت جهادی و اسلام‌گرایانه که می‌توانست در عبور از قومیت و عقلانیت قبیله بسیار مؤثر واقع شود، در جامعهٔ قبیله‌ای افغانستان به‌زودی در چهارچوب قبیله و قومیت قرار گرفت و از همان آغاز، احزاب با رویکرد قومی شکل گرفت و هیچ حزب فراقومی را نمی‌توانیم مشاهده کنیم. رهبری واحد فراقومی وجود نداشت و کمتر حرکت اسلام‌گرایانه‌ای در جهان اسلام به مانند حرکت جهادی مردم افغانستان با عناصر قومی و قبیله‌ای آمیخته بوده‌است. در همان آغاز نهضت، قدرت عنصر قبیله و قومیت، و سلطهٔ آن بر عنصر عقیده را به‌خوبی می‌توان مشاهده نمود. حکمت‌یار که در ابتدا از یاران ربانی و شاگردان او تلقی می‌شد و همه با رویکرد اسلام‌گرایانه به مبارزه آغاز می‌کنند، به‌زودی راه خود را از ربانی جدا نموده و به تشکیل حزب جدید پشتونی می‌پردازد. طبیعی است که در فردای پیروزی این احزاب قومی در برابر هم سنگر بگیرند و این مخاطره از همان اول با تشکیل احزاب اسلامی قومی قابل پیش‌بینی بود و کاملاً طبیعی است که بر سر تقسیم قدرت و تصاحب پست‌های دولتی، به‌راحتی به نزاع برخیزند و احزاب قومی هر کدام به دنبال منافع قوم خود باشند و از اول چنین مسیری را خواسته یا ناخواسته انتخاب کرده بودند.

به هر صورت، مجاهدین و دولت اسلامی آنان، عقلانیت قومی و قبیله‌ای را در افغانستان هر چه بیشتر از پیش نهادینه کردند و قومیت و قبیله‌گرایی را از مرکز ناخودآگاه مردم افغانستان به خودآگاه آنان تبدیل نمودند. اگر مجاهدین در فردای پیروزی‌شان بر مبنای عقلانیت قومی و قبیله‌ای حرکت نمی‌کردند و به اخوت اسلامی معتقد می‌بودند، امروز ما گام‌های بلندی را به پیش برداشته بودیم و انتخابات و دموکراسی ما شاید کم‌تر رنگ قومی به خود می‌گرفت. اما مجاهدین نه تنها از عقلانیت قومی و قبیله‌ای خارج نشدند، بلکه به آن عمق بیشتری بخشیدند که آثار و پیامدهای آن تا امروز دامن ملت ما را گرفته است. از آن‌جا که ماشین و چرخ‌دنده دموکراسی در افغانستان قومی است، کارکرد این ماشین و اراده مردم نیز که از طریق انتخابات بروز و نمود می‌یابد، رنگ قومی به خود گرفته است.

نکته جالب در این زمینه آن است که برخی جریان‌ها با داعیه وحدت ملی و اتحاد اقوام ایجاد شده و از پسوند ملی و واژه‌هایی چون اتحاد، وحدت و... نیز بهره می‌برند: جبهه متحد ملی، شورای متحد ملی، اتحادیه اقوام افغانستان و... در حالی که اعضای این جریان‌ها همه وابسته به یک قوم و حداکثر دو قوم است یا مشارکت جدی تمامی اقوام در این جریان‌ها مشاهده نمی‌شود. به عنوان نمونه، جبهه متحد ملی عمدتاً از سران تاجیک تشکیل شده است که فقط تعداد اندکی از شخصیت‌های درجه دوم پشتون در آن حضور دارند و سادات شیعه نیز به این گروه پیوسته است. این جریان در واقع اپوزیسیون به‌شمار می‌رود. ۹۹٪ اعضای شورای متحد ملی نیز از تاجیک تباران هستند. فرق شورای متحد ملی و جبهه متحد ملی در آن است که جبهه از سران مجاهدین و فرماندهان و بازیگران سیاسی مطرح تاجیک و برخی سیاسیون شیعه تشکیل شده است، اما شورای متحد ملی بیشتر از روشنفکران تاجیک تشکیل شده است. این که یک قوم چگونه می‌تواند با تشکیل یک جریان اتحاد یا وحدت ملی را به وجود آورد، پاسخش شاید روشن باشد. در کنار این جریان‌ها، گروه‌بندی‌های دیگری نیز وجود دارد که صراحتاً با پسوند قومی ابراز وجود نموده‌اند. مانند شورای ترک تباران افغانستان، اتحادیه قزلباشان افغانستان و...

۲-۲. ماهیت قبیله‌ای دموکراسی و سرشت قومی انتخابات

مردم افغانستان انتخابات سراسری و آزاد را پس از سقوط رژیم طالبان تجربه کرده‌اند و در طی این هشت سال، سه بار به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند (دو دور انتخابات ریاست جمهوری و یک دور انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی). اما انتخابات در افغانستان تاکنون به شدت تحت تأثیر گرایش‌های قومی بوده است. عقلانیت سیاسی قومی و آگاهی سیاسی شهروندان افغانستان که مولود قومیت است، برجسته‌ترین متغیر در معاملات نخبگان سیاسی و رایزنی‌ها و ائتلاف‌های احزاب و جریان‌های سیاسی بوده است. از دیگر سو، آگاهی سیاسی قومی بیش‌ترین تأثیر را در جهت‌دهی آرای مردم به سوی کاندیدی خاصی داشته است. از آن‌جا که ماشین و چرخ‌دنده دموکراسی در

افغانستان قومی است، کارکرد این ماشین و اراده مردم نیز که از طریق انتخابات بروز و نمود می‌یابد، رنگ قومی به خود گرفته است. در ذیل به سه پدیده «ترکیب معاونان ریاست جمهوری»، «رقابت‌ها و مبارزات انتخاباتی» و «رأی قومی»، به‌عنوان شواهد حضور عنصر قومیت در انتخابات، اشاره می‌شود. در ادامه، تلاش خواهد شد تا در مورد این واقعیت تنها از طریق بررسی مختصر روند برگزاری دو دور انتخابات ریاست جمهوری، توضیحاتی ارائه گردد. این بررسی شامل گزینش و ترکیب معاونان ریاست جمهوری، رقابت‌های انتخاباتی و نهایتاً رأی‌دهی مردم خواهد بود.

۲-۲-۱. ترکیب معاونان ریاست جمهوری

چنان‌که در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری (سال ۱۳۸۳ و سال ۱۳۸۸) شاهد بودیم، نامزدهای ریاست جمهوری، توجه به مسأله قومیت را در رأس برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات خود در عرصه رقابت‌های انتخاباتی قرار داده‌بودند. گزینش معاونان ریاست جمهوری از دو قوم متفاوت با قومیت خود کاندید ریاست جمهوری، یکی از نمونه‌های توجه نامزدان به مسأله قومیت است. در ارتباط با این سنت یا قانون نانوشته، باید گفت علی‌رغم آن‌که نمی‌توان نیت مثبت برخی نامزدها را در مشارکت سیاسی عادلانه و توجه مثبت به مسأله قومیت و برخورد واقع‌بینانه با این پدیده نادیده گرفت، اما به‌نظر می‌رسد که این عرف در نزد برخی نامزدها بیش از آن‌که به منظور مشارکت سیاسی عادلانه همه اقوام و به‌منظور تأمین عدالت سیاسی باشد، برای کسب رأی و افزایش ضریب پیروزی است. نامزد متعلق به یک قوم، تلاش می‌کند تا آرای اقوام دیگر را از طریق نفوذ معاون مورد نظرش که متعلق به اقوام دیگر است، جلب و جذب نماید و به‌این ترتیب، ضریب پیروزی خود را بالا ببرد.

باز باید تأکید نمود که نمی‌توان قضاوت کاملاً منفی و بدبینانه به این عرف معمول داشت. به‌طور مسلم، بخشی از عواملی که سبب شده‌است نامزدهای ریاست جمهوری معاونان خود را از اقوام دیگر انتخاب کند، توجه به مشارکت سیاسی همه اقوام بوده است. اما این امر جزءالعلت به‌شمار می‌رود و جنبه دیگر قضیه همان بالا بردن شانس پیروزی و کسب آرای بیشتر از میان اقوام گوناگون است. همه می‌دانند که یک قوم به‌تنهایی نمی‌تواند یک نامزد را به پیروزی برساند و باید ترکیبی از آرای اقوام گوناگون پدید آید تا نامزدی به کرسی ریاست جمهوری نزدیک شود.

۲-۲-۲. رقابت‌های انتخاباتی

دو دور انتخابات ریاست جمهوری و یک دور انتخابات پارلمانی در فضای پسا طالبانی، به‌خوبی تأثیر عنصر قومیت در انتخابات و حرکت بازی‌گران سیاسی ما را بر مبنای قومیت به نمایش گذاشت. اگر به بازی‌های سیاسی و رقابت در جریان انتخابات و مبارزات انتخاباتی دومین دور ریاست جمهوری نیک بنگریم، حضور پررنگ عقلانیت قومی و فرهنگ قبیله‌ای را به‌خوبی مشاهده

می‌کنیم. تعاملات و چانه‌زنی‌ها، کنار آمدن‌ها و کنار رفتن‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها، پیوستن‌ها و گسستن‌ها، انتخاب کردن‌ها و انتخاب شدن‌ها و... همه ریشه در عقلانیت قومی و فرهنگ قبیله‌ای دارد، اما پوستین دموکراتیک بر تن نموده و با پندارهای باطل دموکراتیک، حتی خود را نیز فریب داده‌ایم. به عبارت دیگر، در جامعه قومی و قبیله‌ای، مفاهیم مدرن نیز با از دست دادن اصالت خود رنگ باخته و ماهیت‌شان استحاله می‌شود.

هریک از نامزدان پست ریاست جمهوری با درک نقش عنصر قومیت در پیروزی‌شان در کاروزار انتخاباتی، تلاش نمود تا با ائتلاف و سازش با نخبگان و شخصیت‌های مطرح قومی، چانس پیروزی خود را بالا ببرد. وعده و وعیدهای زیادی از سوی نامزدها به نمایندگان قومی داده شد که در عملی بودن این وعده‌ها، تعهد نامزدان و توانایی ایشان برای عمل به این وعده و وعیدها، تردیدهای جدی وجود داشته و دارد.

۲-۲-۳. رأی قومی

شاید کم‌تر کسی تردید کند که دو دوره انتخابات ریاست جمهوری و یک دوره انتخابات شورای ملی و شوراهای ولایتی در دوره‌ی پساتالبانی، متکی بر گرایش‌های قومی و محلی و منطقه‌ای بوده است. رأی بر مبنای وابستگی‌های خونی و بر معیار قومیت، هم در انتخابات شورای ملی نمود و بروز یافت و هم در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری خود را به خوبی نشان داد. اما دو انتخابات ریاست جمهوری بهتر می‌تواند این واقعیت را در سطح کلان و در مقیاس تقسیم بندی‌های قومی توضیح دهد. دلیل این امر نیز آن است که انتخابات ریاست جمهوری در مرزهای محلی و منطقه‌ای نمی‌گنجد و در انحصار یک ولایت یا ولسوالی خاصی نیست، بلکه آینه تمام‌نمای کلیت جامعه و گرایش‌های کلان قومی است. برای مدلل نمودن این برداشت، نتایج اولین و دومین دور انتخابات ریاست جمهوری را مرور می‌نمایم.

الف) نقش قومیت و رأی قومی در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۳)

در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، هجده نفر برای احراز پست ریاست جمهوری، به رقابت پرداختند. در مجموع، ۱۲٫۶ میلیون نفر برای شرکت در این انتخابات ثبت‌نام کردند. براساس آمار رسمی، ۸۱۲۸۹۴۰ نفر که هفتاد درصد کل ثبت‌نام‌کنندگان را تشکیل می‌داد، در انتخابات شرکت کردند. در این انتخابات، بر اساس اعلام کمیسیون مستقل انتخابات، حامد کرزی اکثریت مطلق آراء (بیش از ۵۰٪) را کسب نمود. به بیان دقیق‌تر ۵۴٪ آراء اخذ شده در روز انتخابات را به دست آورد. اما اگر این عدد به ظاهر قانع‌کننده را از زاویه دیگری بنگریم، ۵۴٪ آراء حامد کرزی رئیس‌جمهور کشور در واقع ۳۹٪ آراء شهروندان ثبت‌نام‌شده و ۲۱٪ آراء کل کشور را دربر می‌گیرد. که در صورت نگاه قومی و انتساب کاندیداها به پایگاه‌های قومی ایشان، این پرسش مطرح می‌شود که کدام درصد را می‌توان نماینده قومیت خاص آن

کاندید قومی به حساب آورد؟

اگر کل جمعیت کشور را مبنا قرار دهیم، گرایش قوم‌مدارانه مردم افغانستان کم‌رنگ می‌نماید. اما اگر مبنا آراء اخذشده در روز انتخابات باشد، گرایش قوم‌مدارانه پررنگی را نزد مردم افغانستان برای مشارکت در انتخابات می‌توان مشاهده کرد. ملاحظه حوزه‌های ولایتی انتخابات و ترکیب جمعیتی-قومی آن‌ها رفتار کاندیدهای مغلوب انتخابات ریاست‌جمهوری را دست‌کم در سه‌نفری که به ترتیب پس از حامد کرزی قرار گرفته‌اند، نگرش قومی شدید را به دلیل شرکت گسترده یکجانبه اقوام یا قلت آراء یک کاندید و تفاوت فاحش آن با دیگر رقبا را به خصوص در قوم‌سالاران می‌توان مشاهده نمود. در این حالت، خطوط قرمز قانون اساسی رعایت نشده و حتی عوامل مشترک جغرافیایی-زیستی یک ولایت و سایر عوامل مشترک تأثیری در مشارکت گسترده رأی‌دهندگان نسبت به عامل قومیت نداشته است.^{۱۲}

در دموکراسی‌های با ثبات غالباً نقش برنامه‌های انتخاباتی احزاب به‌طور عموم در مبارزات انتخاباتی بسیار برجسته‌تر از عواملی مانند ویژگی‌های شخصیتی کاندید نظیر سن، جنس، مذهب و قومیت در گزینش رأی‌دهندگان ایفا می‌کند. اما در کشوری مانند افغانستان، که دموکراسی آن هنوز بسیار جوان است، نه تنها صدق نمی‌کند، بلکه سرپوش دموکراسی به کارزار گسترش شکاف‌های اجتماعی به مانند قومیت عمق بخشیده و رنگ مشروعیتی‌ای به کارزار گسترش شکاف‌های اجتماعی به واسطه قالب دموکراتیک نظام می‌بخشد.

با نگاهی به کارزار انتخاب ریاست‌جمهوری اخیر افغانستان می‌توان تلاش گسترده کاندیدهای برجسته در مناطقی که در زمان نبرد داخلی پایگاه قومی و سربازگیری ایشان بوده است را شاهد بود. ترغیب اقوام خویش به شرکت قوم‌گرایانه در انتخابات نقش قومیت را در ترغیب مردم به مشارکت در عرصه رأی‌دهی را پررنگ ساخت. این سهم‌گیری و شرکت مردم در انتخابات بر مبنای قومیت را با تشبیه تمثیلی از «کلاوس ویتز» می‌توان تشریح نمود. «انتخابات ادامه جنگ است با ابزاری دیگر، در افغانستان که قومیت و قوم‌گرایی کاندیدها نقش سلاح‌های کشتار جمعی در میدان جنگ نظامی را ایفا می‌کند.»^{۱۳}

در مجموع، اگر به ارقام رسمی ثبت‌نام شدگان اولین انتخابات ریاست‌جمهوری در افغانستان نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که تعداد کل ثبت‌نام‌کنندگان ۵۲٪ کل جمعیت کشور است که تعداد رأی‌دهندگان روز انتخابات ۷۱٪ از همین ۵۲٪ کل کشور را نشان می‌دهد. با این ترتیب آراء رقبای اول رئیس‌جمهور به شرح ذیل بوده است: یونس قانونی جدی‌ترین رقیب نخست حامد کرزی ۱۶٪ از ۷۱٪ درصد ۵۲٪ کل کشور، یعنی ۱/۳۰۷/۳۰۷ رأی را به خود اختصاص داده است، محمد محقق ۱۱٪ از ۷۱٪ از ۵۲٪ کل کشور یعنی حدود ۹۳۴/۰۳۷ رأی را به دست آورده است. جنرال عبدالرشید دوستم نیز ۹٪ از ۷۱٪ از ۵۲٪ کل کشور یعنی رقم ۸۰۴/۷۴۴ رأی را کسب نموده است. به این ترتیب، حامد کرزی از قوم پشتون حدود ۴۰-۴۵٪، یونس قانونی از

قوم تاجیک حدود ۲۰ تا ۲۵٪، محمد محقق از قوم هزاره حدود ۱۵٪ و عبدالرشید دوستم از قوم ازبک در حدود ۱۰٪ از اقوام ساکن افغانستان می‌باشند.

مشاهده مناطق اخذ آراء در سطح ولایات مختلف و توزیع و پراکنش آراء، نشان‌گر آن است که این انتخابات نمی‌تواند ملی و فراقومی بوده‌باشد. بر اساس توزیع و پراکنش آراء اخذ شده در سطح ولایات مختلف و با توجه به بافت قومی این ولایات، فرضیه قومی بودن انتخابات و پراکنده‌گی آراء در هر ولایت و به نفع کاندید خاص قومی هر ولایت با توجه به میزان مشارکت اقوام در هر ولایت و به نفع کاندید قومی خاص و در سطح کل کشور قابل تأیید و سنجش می‌باشد. جدول‌های ذیل، با تطبیق بر نقشه جغرافیای قومی افغانستان که در صفحات بعد ارایه شده است، نقش قومیت را در رأی‌دهی مردم در نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری نشان می‌دهد. البته در این جدول‌ها تنها ولایاتی که بیشترین مشارکت قومی را بر اساس آمار داشته‌اند، ملحوظ شده‌است.

جدول شماره ۱

ولایت	جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی کرزی	درصد رأی کرزی	درصد مشارکت به کل جمعیت
خوست	۳۰۴۶۰۰	۲۴۳۳۰۱	۲۱۶۱۴۹	۲۰۷۷۱۸	۹۵٪	۹۷٪
پکتیا	۴۱۵۰۰۰	۳۳۱۵۳۹	۲۳۱۹۱۵	۲۲۱۵۷۴	۹۵٪	۸۵٪
ننگرهار	۱۱۰۵۷۰۰	۷۵۵۱۳۳	۴۶۸۳۹۱	۴۲۲۴۶۸	۹۴٪	۵۴٪

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت پشتون که عمدتاً به حامد کرزی (کاندید قوم پشتون) رأی داده‌اند.

جدول شماره ۲

ولایت	کل جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی دوستم	درصد مشارکت قومی	درصد مشارکت نسبت به کل جمعیت ولایت
فاریاب	۷۹۴۱۰۰	۳۸۱۸۵۵	۳۲۰۳۷۱	۲۳۰۰۱۲	۷۱٪	۳۴٪
جوزجان	۴۴۷۵۰۰	۲۰۵۷۷۰	۱۷۷۸۷۹	۱۳۶۳۵۸	۷۶٪	۷۳٪
تخار	۷۶۱۴۰۰	۳۸۸۸۴۵	۲۹۴۳۰۶	۱۱۲۹۵۷	۳۸٪	۳۰٪

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت ازبک که عمدتاً به عبدالرشید دوستم کاندید ازبک رأی داده‌اند.

جدول شماره ۳

ولایت	جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی محقق	درصد مشارکت قومی	درصد مشارکت نسبت به کل جمعیت ولایت
بامیان	۳۹۱۷۰۰	۲۲۰۱۳۱	۱۳۴۱۲۸	۱۰۰۸۱۳	%۷۵	%۳۴/۲
دایکندی	۳۷۵۰۰۰	۱۸۳۷۲۶	۱۶۴۲۸۳	۱۳۶۸۲۹	%۸۳	%۴۳/۸
غزنی	۹۳۱۸۰۰	۴۹۶۹۱۶	۴۷۰۱۲۲	۱۷۸۵۳۶	%۳۷	%۴/۵۰

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت هزاره‌ها که به محمد محقق کاندید قوم هزاره رأی داده‌اند.

جدول شماره ۴

ولایت	جمعیت	ثبت نام کننده	رأی دهنده	رأی یونس قانونی	درصد مشارکت قومی	درصد مشارکت نسبت به کل جمعیت ولایت
پنجشیر جزء ولایت پروان بوده	۱۲۵/۴۳۸	۴۷۷۵۰	۴۵۱۵۸	-	%۹۵	-

میزان مشارکت و آرای ولایات با اکثریت تاجیک که به محمدیونس قانونی کاندید قوم تاجیک رأی داده‌اند.

به صورت جزئی‌تر، پراکنش آرای چهار کاندید مطرح قومی، به تفکیک ولایات، به شرح ذیل بوده است:

- ولایاتی که بیشترین رأی را به حامد کرزی داده است: خوست: ۹۶ درصد
- ننگرهار: ۹۵ درصد
- پکتیا: ۹۵ درصد
- کنر: ۹۴ درصد

قندهار: ۹۱ درصد
هلمند: ۹۰ درصد
نیمروز: ۸۹ درصد
پکتیکا: ۸۸ درصد
لغمان: ۸۸ درصد
زابل: ۸۵ درصد
ارزگان: ۷۶ درصد
فراه: ۷۴ درصد
ولایاتی که بیشترین رأی را به یونس قانونی داده است:
پنجشیر: ۹۵ درصد
پروان: ۵۷ درصد
بدخشان: ۳۹ درصد
بغلان: ۳۹ درصد
سمنگان: ۳۸ درصد
ولایاتی که بیشترین رأی را به محمد محقق داده است:
بامیان: ۷۶ درصد
دایکندی: ۸۴ درصد
غزنی: ۳۷ درصد
ولایاتی که بیشترین رأی را عبدالرشید دوستم داده است:
فاریاب: ۷۳ درصد
جوزجان: ۷۸ درصد
سرپل: ۴۷ درصد
تخار: ۳۹ درصد^{۱۴}

ب) نقش قومیت در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۸)

برای نشان دادن نقش قومیت و وابستگی‌های قومی در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری، تنها سه نفر کاندید مطرح از سه قومیت گزینش شده است: حامد کرزی، عبدالله عبدالله و رمضان بشردوست. چنان‌که براساس نتایج آرا نیز این سه نفر به ترتیب رتبه اول تا سوم را به خود اختصاص دادند.

کاندید	ولایت	حامد کرزی	عبدالله عبدالله	رمضان بشردوست
	ارزگان	۶۰/۹	۸/۷	۱۵/۲
	بادغیس	۲۶/۳	۶۳/۷	۱/۱
	بامیان	۳۹/۱	۱۸/۱	۳۸/۸
	بدخشان	۳۴/۲	۵۰	۰/۰۸
	بغلان	۲۹/۶	۵۶/۸	۷/۴
	بلخ	۳۹/۶	۴۴/۲	۱۱/۴
	پروان	۲۷/۲	۶۳/۳	۵/۱
	پکتیا	۷۱/۶	۴/۸	۰/۰۸
	پکتیکا	۵۳/۵	۲۳/۶	۶/۷
	پنجشیر	۲۹	۶۸/۱	۰/۰۵
	تخار	۳۶/۴	۵۱/۸	۳/۷
	جوزجان	۵۸	۲۵/۳	۴/۱
	خوست	۶۹/۱	۶/۵	۱/۲
	دایکندی	۲۹/۱	۶/۶	۶۰/۹
	زابل	۶۲	۱۲/۷	۱/۳
	سر پل	۴۶/۷	۳۳	۱۳/۴
	سمنگان	۴۲/۵	۴۳/۵	۹/۲
	غزنی	۲۴/۴	۶۱/۱	۹/۹
	غور	۳۵/۷	۴۶/۷	۱۱/۴
	فاریاب	۵۹/۹	۲۹/۷	۳/۳
	فراه	۵۷/۱	۲۲	۴/۹
	قندز	۳۱/۸	۵۴/۶	۶/۲
	قندهار	۷۳/۸	۹/۱	۲/۶

کابل	۴۸/۸	۲۹/۳	۱۳/۲
کاپیسا	۲۲/۹	۶۹/۱	۱/۸
کنرها	۸۱/۱	۷	۰/۰۴
لغمان	۷۴/۸	۱۳/۸	۱/۹
لوگر	۴۲/۷	۱۷/۶	۳/۲
ننگرهار	۷۵/۲	۶	۰/۰۹
نورستان	۴۶/۲	۴۱/۲	۰/۰۷
نیمروز	۷۲/۵	۱۳/۹	۲/۳
وردک	۵۵/۱	۲۵/۱	۸/۱
هرات	۴۴/۵	۴۱/۷	۵
هلمند	۷۲/۵	۵/۳	۴/۶

دقت در جدول و نتایج فوق، به‌خوبی نشان می‌دهد که مناطق پشتون‌نشین بیشتر به حامد کرزی رأی داده‌اند، مناطق تاجیک‌نشین به عبدالله عبدالله و هزاره‌جات به رمضان بشردوست. عبدالله عبدالله اگرچه پشتون‌تبار است، اما ریشه‌ای هم در قومیت تاجیک دارد و مادرش تاجیک‌تبار است. مهم‌تر از آن، این که نشو و نما و زندگی عبدالله بیشتر با تاجیک‌تباران بوده و به‌همین جهت، سابقه زندگی سیاسی وی و قرابتش با احمدشاه مسعود و جبهه شمال، از وی یک چهره تاجیک به نمایش گذاشته و همه وی را به عنوان نماینده تاجیک‌تباران می‌شناسند. چه رقبا و چه حامیان عبدالله، وی را نماینده پشتون تلقی نکرده‌اند. اما از آن‌جا که ایشان به لحاظ خونی تعلق به قوم پشتون دارد، در ردیف بعد از حامد کرزی، و در کنار اشرف غنی احمدزی، در مناطق پشتون‌نشین آرای بیشتری را به خود اختصاص داده‌است.

عبدالله عبدالله با حمایت جبهه ملی وارد رقابت شد. نفس تصمیم جبهه ملی برای به میدان آوردن عبدالله نیز از عقلانیت قومی ریشه می‌گیرد و خاستگاه این تصمیم همان عنصر قومیت است. جبهه ملی به این تشخیص رسیدند که بهترین گزینه در میان گزینه‌های موجود در رقابت با کرزی، عبدالله عبدالله است. زیرا این تصمیم مبتنی بر این احتمال معقول بود که ضریب پیروزی عبدالله به دلیل تعلق به دو قوم، بیش از هر کس دیگری است و می‌تواند علاوه بر جذب آرای تاجیک‌تباران، آرای پشتون‌ها را نیز به‌سوی خود جذب کند. از سوی دیگر، به‌لحاظ تعهد، گرایش‌ها و جنبه ایدئولوژیک، وی می‌توانست جبهه ملی و تاجیک‌تباران را نمایندگی کند.

هزاره‌جات بیشتر به رمضان بشردوست رأی دادند. اما میزان رأی بشردوست در هزاره‌جات نسبت به آرای محمد محقق در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری، کم‌تر بود. دلیل این امر نیز روشن است. اولاً بشردوست به‌هیچ‌وجه از ادبیات قومی استفاده نمود و در پی استفاده از عنصر قومیت و تحریک احساسات قومی هزاره‌ها برنیامد و خود منتقد سیاست قومی است. از سوی دیگر، برخی رهبران سیاسی مطرح هزاره‌ها از حامد کرزی اعلام حمایت نموده بودند و این موضع رهبران سنتی هزاره‌ها، در کاهش آرای بشردوست نقش داشتند. هرچند نه محمد محقق توانست آرای سال ۱۳۸۳ خود از میان هزاره‌ها را به سوی صندوق حامد کرزی جهت دهد و نه خلیلی توانست میزان قابل توجهی از آرای هزاره‌ها را به نفع کرزی جهت‌دهی نمایند و بشردوست هم‌چنان کاندید مورد نظر بخش زیادی از هزاره‌ها تلقی شد.

بشردوست دقیقاً به دلیل آن که تلاش نمود از خود یک چهره ملی ترسیم کند، در مناطق پشتون‌نشین و دیگر ولایات نیز تا حدودی آرای را به سوی خود جذب نمود و در مقایسه با محمد محقق در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری، در مناطق پشتون‌نشین رأی بیشتری داشت. از آن‌جا که ازبک‌ها در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری کاندید مطرحی نداشتند، آرای‌شان بین کاندیدان مطرح دیگر تقسیم شد و حامد کرزی بیش‌ترین سهم را از آرای ازبک‌ها داشت. دلیل آن نیز حمایت جنرال دوستم از کاندیداتوری حامد کرزی بود. برای تطبیق نتایج جدول‌های فوق با مناطق و قومیت‌های گوناگون، نقشه جغرافیای قومی افغانستان که حضور اقوام را به تفکیک ولایات مشخص نموده‌است، در صفحه بعد ضمیمه شده‌است. این نقشه برای فهم محتوای جدول‌های ارایه‌شده، روشن‌گر خواهد بود.

اگر بخواهیم نقش قومیت را در اولین و دومین دور انتخابات ریاست جمهوری مورد مقایسه قرار دهیم، می‌توان گفت که بدون تردید، نقش قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری نسبت به اولین انتخابات ریاست جمهوری (پنج‌سال پیش)، تا حدودی کم‌رنگ‌تر می‌نماید. نامزدها و نخبگان سیاسی هوادار آنان تلاش نمودند تا مسائل قومی را برجسته‌سازند. هر کدام از نامزدها تمایل نشان داد و تلاش نمود تا خود را به‌عنوان یک چهره ملی مطرح نماید. این امر گویای بلوغ سیاسی نسبی نخبگان عرصه سیاست کشور است و نشان می‌دهد که اگر اراده عبور از قومیت در میان نخبگان سیاسی ما وجود داشته‌باشد و تدابیر درستی برای خروج از قفس قومیت اندیشیده شود، رهایی از این دام ممکن و میسر می‌نماید.

میزان آرای نامزدان مطرح و ترکیب قومی این آرانیز نشان‌گر کم‌رنگ‌شدن نسبی عنصر قومیت در انتخابات است. مقایسه آرای بشردوست و محقق (دو کاندید هزاره در دو دور انتخابات ریاست جمهوری) نیز در ولایات جنوبی حکایت از کم‌رنگ‌شدن مسئله قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری دارد. آرای بشردوست نسبت به آرای محمد محقق در ولایات جنوبی بیشتر است. این تفاوت می‌تواند ناشی از گفتمان وحدت ملی و عدم تأکید بر عنصر قومیت از سوی بشردوست

تلقی شود.

با این حال، عنصر قومیت و قبیله در انتخابات افغانستان هنوز عنصر تعیین کننده به شمار می‌رود و کاندیدها این نقش را به خوبی درک نموده و از این عنصر برای پیروزی بر رقیب استفاده می‌کنند.

۴-۲-۴. تسلیم شدن غرب در برابر عقلانیت قومی در افغانستان

کشورهای غربی با سرازیر نمودن ده‌ها هزار نیروی نظامی در افغانستان، در این اواخر به فرهنگ قبیله‌ای در افغانستان کم‌کم گردن می‌نهند و پذیرفته‌اند که راه‌حل مسائل افغانستان، استفاده از قواعد قبیله‌ای است. گوردن بروان نخست‌وزیر انگلستان نیز در یکی از مصاحبه‌هایش گفت که بافت جامعه افغانستان بافت قبیله‌ای است و فرهنگ قبیله هنوز در آن زنده است و باید از همین فرهنگ در ایجاد امنیت و تأمین ثبات بهره برد. در حالی که جامعه جهانی در هشت سال گذشته در حدود نه میلیارد یورو را برای بازسازی پولیس و ارتش افغانستان مصرف نموده است و این مصارف هم‌چنان در ابعاد گسترده‌تری ادامه دارد، عده‌ای از سران قبایل به حامد کرزی پیشنهاد تشکیل کنگ‌های قومی یا ملیشه و «نیروهای اربکی»^{۱۵} را مطرح نمودند. این طرح در بهار سال ۱۳۸۸ و برای تأمین بهتر امنیت در ولایات جنوبی و مناطق قبایلی ارایه گردید.

گفته می‌شود پیشنهاد ایجاد نیروهای اربکی در مرزهای جنوبی افغانستان از طرف آن عده از سران قبایل به حامد کرزی پیشنهاد شده است، که نزدیکی و هماهنگی زیادی با طالبان دارند. آن‌ها می‌خواهند با مسلح نمودن ملیشه‌های قومی باریگر افغانستان را در سارت همان حلقات و سیاست‌هایی در بیاورند که با سیاست‌های تک‌قومی و کوچ‌های اجباری عبدالرحمان خان چندان تفاوتی ندارد. تلاش‌ها فقط از سوی حلقاتی، با تفکرات قومی برای ایجاد ملیشه اربکی در افغانستان به شدت جریان دارد. شمار محدودی از نمایندگان پارلمان نیز تلاش می‌کنند با ایجاد گروه‌های ملیشه یا اربکی، قدرت‌های محلی سران قبایل را تقویت کنند. این تعداد محدود از نمایندگان پارلمان عقیده دارند که با ایجاد نیروهای اربکی امکان امنیت در سرحدات افغانستان بهتر خواهد شد. اما بسیاری معتقدند که این طرح به این منظور ارایه شده است تا با ساخت و بافت‌های سیاسی مثل شاهان و امیران سابق، زمینه تجاوز و یا مداخله کشور همسایه جنوبی را به افغانستان بیشتر فراهم ساخته و از این طریق از دولت مرکزی باج بگیرند.^{۱۶}

ملاقات‌ها با سفیرانی از ده کشور که در افغانستان حضور نظامی دارند و از جمله سفیر آمریکا صورت گرفته و این کشورها راضی شدند مصارف این نیروها را که تعدادشان بالغ بر ۲۵ هزار نفر می‌شود بپردازند. پذیرش این طرح از سوی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای غربی، در واقع حاکی از تسلیم شدن غرب و آمریکا در برابر عقلانیت قبیله و همراهی با فرهنگ قبیله در افغانستان است.

در گزارش دیگری آمده است که حنیف اتمر قبل از اینکه وزیر داخله افغانستان گردد، خود

زمانی یکی از طراحان اصلی تشکیل نیروهای اربکی (یا کندک‌های قومی) در جنگ علیه مجاهدین سابق بوده است. اینک که خود وزیر داخله شده‌است، راه را برای آرمان‌های دیرینه خود مساعد دانسته و تلاش‌ها را برای ایجاد این نیروهای قبایلی با طراحان تشکیلات سازمان سابق خاد که در این زمینه مهارت خاصی دارند، آغاز نموده است. پخش اسلحه در بین افراد غیرمسؤل تحت نام‌های ملیشه یا کندک‌های قومی خصوصاً در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان سرآغاز جنگ داخلی بود، که تا حال دامن‌گیر مردم افغانستان شده‌است. گفته می‌شود حنیف اتمر در مسافرت خود به آلمان در دسامبر ۲۰۰۸ میلادی و گفت‌وگو با مقامات امنیتی آلمان، از ایجاد نیروهای مسلحی سخن به میان آورده است که منظور همان فرقه‌های اربکی یا ملیشه‌های مسلح یا کندک‌های قومی غیرمسؤل قبایلی در افغانستان خوانده شده‌است.^{۱۷}

گزارشات شماری از کارمندان ارشد وزارت اقوام، قبایل و سرحدات افغانستان حاکی از آن است که اگر طالبان افغان صفوف خود را از طالبان پاکستانی و القاعده جدا بسازند، حق و اولویت شمول‌شان در نیروهای اربکی یا کندک‌های قومی حتمی است. بسیاری معتقدند که ایجاد نیروهای اربکی چیز دیگری جز همان لشکر طالبان نمی‌باشد و این تلاش‌ها برای تقویت سران قبایل پشتون برای طالبانی ساختن افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است. حامد کرزی بارها طالبان را عساکر خود دانسته و به آنان افتخار نموده‌است. این تلاش‌ها در زمانی صورت می‌گیرد، که طالبان در نقاط مرزی افغانستان با پاکستان از پشتیبانی شماری از سران اقوام و قبایل برخوردار می‌باشند.

با وجود مخالفت شدید مجلس سنا و پارلمان افغانستان با ایجاد نیروهای غیرمسؤل اربکی، حامد کرزی و حلقه‌های خاصی، ایجاد این نیروها را در دستور کار خود قرار داده‌اند و تلاش می‌کنند کشورهای کمک‌کننده را با تشکیل این نیروها راضی نمایند. گزارش دیگری حاکی از آن است که منگل عضو کمیسیون اقوام و سرحدات مجلس سنای افغانستان با فرماندهان نظامی ۱۱ کشوری که در افغانستان حضور نظامی دارند، رایزنی نموده و این کشورها هزینه این نیروها را متعهد شده‌اند. کارشناسان امور امنیتی افغانستان تشکیل نیروهای اربکی را برای سرازیر شدن صدها میلیون دالر دیگری می‌دانند که به جیب حلقه‌های معینی وارد خواهد شد. برخی نیز معتقدند که آقای کرزی به ارتش ملی و پولیس چندان اعتمادی ندارد و می‌خواهد در داخل پولیس، پولیس دیگری را سازمان‌دهی و مسلح نماید که پیش‌رنگ و بوی قومی و قبیله‌ای داشته باشد.^{۱۸}

۲-۲-۵. مقایسه نقش قومیت در اولین و دومین انتخابات ریاست جمهوری

بدون تردید، نقش قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری نسبت به اولین انتخابات ریاست جمهوری (پنج سال پیش)، تا حدودی کم‌رنگ‌تر می‌نمود. نامزدها و نخبگان سیاسی هوادار آنان تلاش نمودند تا مسائل قومی را برجسته‌نمایند. هر کدام از نامزدها تمایل نشان داد و تلاش نمود تا خود را به عنوان یک چهره ملی مطرح نماید. این امر گویای بلوغ سیاسی نسبی نخبگان عرصه

سیاست کشور است و نشان می‌دهد که اگر اراده عبور از قومیت در میان نخبگان سیاسی ما وجود داشته باشد و تدابیر درستی برای خروج از قفس قومیت اندیشیده شود، رهایی از این دام ممکن و میسر می‌نماید.

میزان آرای نامزدان مطرح و ترکیب قومی این آرانیز نشان‌گر کم‌رنگ شدن نسبی عنصر قومیت در انتخابات است. مقایسه‌ی آرای بشردوست و محقق در مناطق جنوب حکایت از کم‌رنگ شدن مسأله قومیت در دومین انتخابات ریاست جمهوری است. با این حال، عنصر قومیت هنوز عنصر تعیین کننده به شمار می‌رود.

نقش نخبگان ابزاری (بازیگران عرصه سیاست) و نخبگان فکری (تولیدکنندگان اندیشه و اصحاب علم) در تصحیح فرهنگ سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی، بسیار تعیین کننده است. نخبگان ابزاری (سیاسی) و نخبگان فکری ما، در عرصه هدایت انتخابات به سوی مسیر سالم‌تر و کمک به دموکراسی‌سازی، به شدت ناکام بوده‌اند و حتی موانع و چالش‌های پرشماری در این مسیر ایجاد نموده‌اند. نخبگان فکری به جای تأثیرگذاری بر نخبگان ابزاری و بازیگران سیاسی و کمک به دموکرات ساختن آنان، خود اسیر رویکردهای قومی و قبیله‌ای بازیگران سیاسی شده و به تئوریزه نمودن کنش‌های سیاسی مبتنی بر منطق قبیله‌ای و عقلانیت قومی پرداخته‌اند.

در فضای رقابت و تبلیغات سومین دور انتخابات ریاست جمهوری، باز هم نقش تعیین کننده عنصر قومیت و عقلانیت قبیله‌ای را به خوبی مشاهده می‌کنیم. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های اسارت فرهنگ سیاسی ما و عنصر انتخابات در افغانستان، در تشکیل جرگه قبیله‌ای توسط قبایل جنوب و خوانین قندهار با مشارکت و رهبری رییس جمهور کرزئی تجلی یافت. این جرگه به خوبی نشان‌دهنده مسیر انحرافی انتخابات از یک پروسه آزاد و ملی به سمت قبیله‌سالاری و رویکرد قبیله‌ای به انتخابات و دموکراسی بود. حرکت‌های ارتجاعی‌ای از این نوع، بی‌تردید، فرایند گذار به دموکراسی را در جامعه افغانی طولانی‌تر نموده و با چالش‌های جدی مواجه ساخته است. بازتولید ارزش‌های قبیله‌ای در قالب مبارزات انتخاباتی، فرهنگ سیاسی و دموکراسی نوپای ما را هم‌چنان اسیر ارزش‌های سنتی و قبیله‌ای نگهداشته و نشان‌گر آن است که تا چه میزان هنوز در عبور از دام سنت‌های دست‌وپاگیر اجتماعی و سیاسی، ناکام هستیم.

۳. راه کارهای عبور از انتخابات قومی و دموکراسی قبیله‌ای

۱-۳. تشکیل احزاب فراقومی

دلیل عمده قومی بودن انتخابات در افغانستان، خاستگاه قومی احزاب و تشکیل حزب بر مبنای قومیت است. تا احزاب فراقومی وجود نداشته باشد، انتخابات نیز اسیر گرایش‌های قومی نخواهد شد. احزاب بر اساس عقلانیت قومی و با شعارهای قومی وارد رقابت‌ها و کاروزار انتخاباتی می‌شوند و

بحث قومیت را بیش از پیش تعمیق می‌کنند.

از لوازم دموکراسی، حضور قدرتمند جامعه مدنی و احزاب سیاسی است. در واقع احزاب به عنوان «چرخ‌دنده دستگاہ دموکراسی» معروف است. جامعه مدنی و احزاب سیاسی در واقع حلقه واسط بین مردم و حکومت‌اند که از یک سو خواست‌ها و تقاضاهای مردم را به حکومت منتقل نموده و دستگاہ سیاسی را به پاسخ‌گویی به نیازمندی‌ها و تمایلات مردم وامی‌دارد، از سوی دیگر در جامعه‌پذیری مردم ایفای نقش می‌کند؛ یعنی مردم را با ارزش‌های سیاسی کشور آشنا می‌سازد. در واقع یکی از نقش‌ها و کارکردهای جدی احزاب، آموزش سیاسی مردم است. از دیگر کارکردهای حزب، مبارزه بر سر کسب اقتدار است. هر حزبی مفکوره و اندیشه خاص خود را در عرصه‌های گوناگون (سیاست، اقتصاد و فرهنگ) دارد و می‌خواهد که با سلطه‌یافتن و کسب قدرت، جامعه را مطابق نظریات خود اداره نماید.

در کشور ما پس از سقوط طالبان یک‌باره احزاب زیادی پدیدار شدند و امروزه شمار این احزاب به بیش از صد مورد رسیده است. البته تشکیل حزب پدیده جدیدی نبود و در گذشته نیز تجربه تشکیل احزاب را داشته‌ایم. اما در هیچ دوره تاریخی مانند امروز با تکثر احزاب و تورم حزب‌نماها روبرو نبوده. اما آیا حقیقتاً آنچه ما در کشور خود به نام حزب می‌شناسیم، فاکتورها و عناصر یک حزب را در وجود این حزب‌نماها مشاهده می‌کنیم؟ به نظر نگارنده، هیچ‌یک از احزاب ما از ویژگی‌های کامل یک حزب سیاسی برخوردار نیستند. احزاب سیاسی موجود به شدت با ضعف اندیشه‌ای و انحطاط فکری و کارکردی روبرو هستند. ما فقط با تورم گروهک‌هایی روبرو هستیم که به نام حزب قد برافراشته و هیچ‌یک نقش و کارکرد حزب و جامعه مدنی را ایفا نمی‌کنند. کارکرد احزاب ما نه جامعه‌پذیر ساختن مردم و یا انتقال خواست‌های شان به حکومت، بلکه دلالتی سیاسی برای کسب منافع محدود چند نفر عضو حزب است و تمام. احزاب ما نه مولد و مبلغ یک اندیشه سیاسی و اقتصادی، که دکان‌های چانه‌زنی برای تأمین خواست‌های شخصی گردیده‌است. همه هنر این حزب‌نماها این است که اعضای آن در هنگام انتخابات به این کاندید و آن کاندید بپیوندند و در اثر تعامل با یکی از نامزدان و یا اربابان قدرت، به نان‌ونوایی برسند. در این منطق، نه از اندیشه خبری است و نه از طرح و تدبیری برای جامعه. جهت‌گیری‌ها در یک شب و پس از یک جلسه مهمانی به راحتی تا یک صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و حزبی که تا دیروز منتقد جدی یک شخص است، پس از یک پذیرایی مختصر، مدافع جان به کف کسی می‌شود که تا دیروز هیچ نقطه مشترکی با او نداشت.

علاوه بر این، در یک جامعه دموکراتیک، سنگ‌بنای احزاب، اندیشه، و رویکرد فکری به پدیده‌های اجتماعی است و احزاب همه بر پایه اندیشه‌های سیاسی و دیدگاه خاصی در زمینه اقتصاد و سیاست شکل می‌گیرد. در حالی که در جامعه ما بنیاد احزاب، در درجه نخست تعلقات قومی و در درجه بعد، علقه‌های مذهبی است. هیچ حزبی با استندرد فراقومی را نمی‌توان در کشور نشانه نمود.

هرچند در قانون اساسی جدید ما، تشکیل حزب بر مبنای قومیت و مذهب ممنوع اعلام شده است و هریک از احزاب نیز مدعی‌اند که فراقومی و فرامذهبی هستند، اما در عمل همه در قفس تنگ قومیت و مذهب گرفتار آمده‌اند.

نکته دیگر آن که تورم و تعدد احزاب که در جامعه ما به اوج و افراطی‌ترین نقطه خود رسیده است، نشان‌گر تعدد و تکثر شکاف‌های اجتماعی در کشور است. زیرا احزاب بر پایه شکاف‌های موجود در جامعه شکل می‌گیرد و هرچه تعدد حزب بالا رود، حاکی از آشفتگی و نابسامانی اجتماعی و شکاف‌های کثیر در جامعه است. اگر در کشوری دو حزب قدرتمند وجود داشته باشد، یعنی این که دو جریان اصیل و پر قدرت فکری وجود دارد. اگر صد حزب وجود داشته باشد، به این معناست که ما صد نوع گرایش و صد نوع اختلاف نظر داریم.

با این وضع آشفته فرهنگ حزبی و کم‌جان بودن جامعه مدنی، امید زیادی به استقرار دموکراسی نباید داشت. وضع ما نشان می‌دهد که چرخ‌دنده ماشین دموکراسی نیاز به تعمیر دارد و تا به تعمیر آن موفق نشویم، توفیقی در عرصه دموکراسی سازی نیز نخواهیم یافت.

وزارت عدلیه تنها به مرام‌نامه و اساس‌نامه احزاب ننگرد، بلکه باید هویت اعضا را هم ملاک قرار داده و مورد بررسی قرار دهد. اگر اعضای شورای مرکزی حزب یا هیأت رهبری آن، همه از یک قومیت بود، نباید اجازه فعالیت بدهد. در این صورت، هم تشکیل حزب بر مبنای قومیت، دیگر ممکن نخواهد بود و هم از تورم احزاب کاسته خواهد شد.

۲-۲. انکشاف متوازن

امروز مردم با مطالبات قومی وارد انتخابات می‌شوند. این مطالبات در حقیقت ریشه در محرومیت‌هایی دارد که در گذشته تاریخ این کشور نسبت به برخی مناطق و اقوام روا داشته شده و با فراز و نشیب‌ها و تفاوت‌های اندکی، تاکنون ادامه یافته است. اگر نگاه عدالت‌محور در زمینه انکشاف وجود داشته باشد، گرایش مردم به نامزدهای قومی هم کاسته خواهد شد و مردم به صلاحیت، تخصص و شایستگی علمی و عملی یک نامزد توجه خواهند کرد. اما اگر محرومیت از مزایا و منابع عمومی برای برخی مناطق هم‌چنان ادامه داشته باشد و مناطق کشور به صورت گزینشی به انکشاف برسند، مردم نفع خود را در این می‌بینند که به نامزد منطقه‌ای رأی بدهند تا بتواند در انکشاف منطقه‌شان گامی بردارد.

۲-۳. آموزش سیاسی به منظور اصلاح فرهنگ سیاسی

مراکز تعلیمی و رسانه‌های عمومی، کانال اصلی دموکراسی سازی به شمار می‌روند. باید پذیرفت که راه خوش‌بختی و نگون‌بختی ما از مکتب و دانشگاه می‌گذرد. قبل از هر نوع اقدامی، ابتدا باید در فکر آموزش و تعلیم و تربیت بود. معلم ما می‌تواند مروج خوی نظامی‌گری و جرسومه استبداد

باشد، و می‌تواند با رفتارش الگوی عینی دمو‌کراسی و ارزش‌های دموکراتیک باشد. متعلم و محصل ما چنان که می‌تواند دمو‌کراسی را در مکاتب و دانشگاه‌ها تجربه نموده و معلم و اداره، با روش دموکراتیک خود، مکتب را به آموزشگاه دمو‌کراسی و عرصه تمرین و مشق دمو‌کراسی تبدیل نماید، همچنین می‌شود مکتب و دانشگاه را مهد استبداد و محل زایش خوی دیکتاتوری قرار داد. مکتب و دانشگاه می‌تواند بسیاری از چالش‌هایی را که در عرصه دمو‌کراسی‌سازی بر شمردیم، برطرف نموده و زمینه را برای رشد و بالندگی دمو‌کراسی فراهم ساخت. به‌عنوان مثال، عبور از قومیت و قبیله‌گرایی، تصحیح نگاه به دین و دین‌داری، فایق آمدن بر تأثیر‌پذیری‌های برون‌مرزی و... همه از طریق آموزش و از کانال مراکز تعلیمی امکان‌پذیر است و باید از این مراکز شروع شود. معلم چنان که می‌تواند مبلغ و عامل به ارزش‌های دموکراتیک باشد، می‌تواند با گفتار و رفتارش تندیس قومیت و قبیله پرستی باشد.

افزون بر مراکز تعلیمی، رسانه‌های عمومی نیز عین همان وضعیت مراکز تعلیمی را دارند. چنان که رسانه‌های عمومی می‌توانند سنگری برای دعوای قومی و دامن‌زدن به خرافات پوچ قبیله‌ای باشند، این امکان را نیز دارند که مروج اندیشه و رویکرد دموکراتیک بوده و به‌سان دانشگاهی برای آموزش ارزش‌های دموکراتیک عمل کنند و به مردم درس دمو‌کراسی ارائه دهند. رسانه‌های امروز ما و به‌خصوص، بسیاری از رسانه‌های دیداری و شنیداری و تلویزیون‌ها، بیشتر همت خود را صرف برنامه‌های پوچ و مزخرف و چه‌بسا بدآموزی جامعه نموده‌است و برنامه‌های آموزشی بسیار ناچیزی در این رسانه‌ها وجود دارد. تلویزیون می‌تواند به‌جای بخش فیلم‌های مبتذل و موسیقی‌های گوش‌خراش که روح و روان انسان‌ها را بیمار می‌سازد، به آموزش فرهنگی و سیاسی مردم پردازد و به تقویت فرهنگی و علمی مردم همت گمارد و نقش یک دانشگاه را ایفا نمایند. بسیاری از ارباب رسانه‌های ما دمو‌کراسی را در قیافه و لنگاری می‌بینند و تمام درک و برداشت‌شان از آزادی نیز بی‌مبالاتی، کشف حجاب، نشان‌دادن زنان عریان و نیمه‌عریان از تلویزیون و شکستن حیا و حد مرز اخلاقی در جامعه‌است. وقتی یک شهروند متدین یا عالم دینی ارمغان دمو‌کراسی را در چهره فیلم‌های مهیج و تخریب‌کننده بنیان خانواده، درهم‌کوبنده اخلاق و روح انسانی می‌بینند، از نام دمو‌کراسی متنفر می‌شوند. این درک هنوز برای ما به‌وجود نیامده‌است که دمو‌کراسی و آزادی چیزی فراتر از صحنه‌های ابتذال تلویزیونی و بی‌حیایی برخی زنان و مردان است. دمو‌کراسی با عقلانیت و خردورزی انسان باید تماس برقرار کند و آزادی انسان متفاوت با آزادی دیگر حیوانات است. به‌قول مرتضی مطهری، اگر بی‌حجابی تمدن می‌بود، حیوانات باید از ما متمدن‌تر باشند.

بنابراین، علاوه بر آموزش رسمی که در مراکز آموزشی انجام می‌شود، فعالان جامعه مدنی و رسانه‌های عمومی و کسانی که معتقد به گسترش ارزش‌های دموکراتیک در جامعه هستند، باید به رشد آگاهی عمومی و آموزش دمو‌کراسی کمر همت بسته و به ترویج اندیشه‌های متناسب با دمو‌کراسی پردازند و باب تساهل و تسامح را در جامعه بگشایند.

۴-۲. تدوین سیاست کلان برای حل بحران قومی

ایالات متحده آمریکا تنها کشور غربی است که دارای اقوام گوناگون بوده و به عنوان یک جامعه «مهاجرپذیر» بنا گردیده است. بررسی مدل‌های تحولات قومی احتمالی که در آن کشور پدید آمده است، برای مسیرهای دگرگونی احتمالی اروپا در آینده دارای اهمیت آشکار است. سه نوع مدل به عنوان مدل‌های مشخص کننده تحول روابط قومی در آمریکا طرح گردیده‌اند: مدل همانندگردی، مدل درهم آمیزی و مدل کثرت‌گرایی فرهنگی.

۱. مدل همانندگردی: مدل همانندگردی به این مفهوم است که مهاجران عادات و رسوم اولیه خود را رها می‌کنند، و رفتارهای شان را در قالب ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت شکل می‌دهند. نسل‌های مهاجران با فشارهایی در جهت «همانند شدن» به این شیوه روبه‌رو گردیدند و در نتیجه، بسیاری از فرزندان‌شان کم‌وبیش به طور کامل «آمریکایی» شدند.^{۱۹}

۲. مدل درهم آمیزی: طبق مدل درهم آمیزی، به جای این که سنت‌های مهاجران در ارزش‌های مسلط جمعیتی که از قبل وجود داشته محو شود، همه با هم آمیخته شده و الگوهای فرهنگی جدید و تکامل‌یافته‌ای را تشکیل می‌دهند. بسیاری عقیده دارند که این مطلوب‌ترین نتیجه گوناگونی قومی است. تقریباً تا حدی، این مدل بیان دقیق جنبه‌هایی از تکامل فرهنگی آمریکاست. اگرچه فرهنگ «آنگلو» به صورت فرهنگ برجسته باقی مانده است، اما ویژگی‌های آن تا اندازه‌ای تأثیر گروه‌های متعدد گوناگونی را که اکنون جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، منعکس می‌کند.^{۲۰}

۳. مدل کثرت‌گرایی: در این دیدگاه، مناسب‌ترین مسیر، کمک به توسعه یک جامعه حقیقتاً چندقومی است که در آن اعتبار مساوی خرده‌فرهنگ‌های متعدد گوناگون به رسمیت شناخته شده است. ایالات متحده آمریکا زمان درازی است که جامعه‌ای کثرت‌گرا بوده است. اما تفاوت‌های قومی بیشتر در ارتباط با نابرابری‌ها بوده‌اند تا عضویت برابر اما مستقل در اجتماع ملی.^{۲۱}

اگر به اروپای غربی نگاه کنیم، می‌توانیم تنش‌های مشابه و راه‌حل‌های مشابهی را مشاهده کنیم. بیشتر سیاست‌های رسمی حکومت، در بریتانیا و کشورهای دیگر، در جهت مسیر اول، یعنی همانندگردی هدایت می‌شود. همان‌گونه که در آمریکا دیده می‌شود، در جایی که اقلیت‌های قومی از نظر فیزیکی با اکثریت جمعیت کاملاً تفاوت دارند - مانند مهاجران هند غربی، آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها در بریتانیا - این راه ممکن است بیش از همه مسأله‌ساز باشد. پایندگی نژادپرستی (اغلب نهادینه شده) در اروپا کاربرد مفهوم درهم آمیزی را در آنجا نسبتاً محدود می‌سازد.

رهبران بیش‌تر اقلیت‌های قومی خود به‌طور فزاینده‌ای بر مسیر کثرت‌گرایی تأکید ورزیده‌اند. دست‌یابی به پایگاه «مجزا اما برابر» مبارزات عمده‌ای را طلب می‌کند، و در حال حاضر این راه‌حل دوردستی است. اقلیت‌های قومی هنوز از نظر بسیاری از افراد تهدیدی به حساب می‌آیند: تهدید نسبت به شغل فرد، امنیت فرد «فرهنگ ملی». بلاگردان کردن اقلیت‌های قومی گرایشی پاینده است. در حالی که هنوز جوانان در اروپای غربی غالباً تعصبات مشابه با تعصبات نسل‌های قدیمی‌تر دارند،

اقلیت‌های قومی در بیشتر کشورها با آینده‌ای از ادامه تبعیض، در جو اجتماعی که با تنش و اضطراب مشخص می‌شود، روبه‌رو هستند.

گیدنز معتقد است که در آینده، همانند گذشته، محتمل‌ترین مسیر، ترکیبی از این سه‌نوع خواهد بود، با تأکید نیرومندتر از گذشته بر کثرت‌گرایی. اما اشتباه خواهد بود که کثرت‌گرایی قومی را تنها ناشی از ارزش‌ها و هنجارهای گوناگون فرهنگی که از خارج به جامعه‌ای وارد شده بدانیم. گوناگونی فرهنگی هم‌چنین با تجربه گروه‌های قومی در جریان انطباق با محیط‌های اجتماعی وسیع‌تری که خود را در آن می‌یابند، ایجاد گردیده است.^{۲۲}

برآمد

روند سیاسی و فعالیت‌های حزبی در دوره پساطالبانی در افغانستان و هم‌چنین دو دور انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۳۸۳ و ۱۳۸۸) و یک دور انتخابات شورای ملی (۱۳۸۴) در کشور، به‌خوبی نشان داده‌است که ماهیت انتخابات به‌عنوان جلوه ملموس دموکراسی و تحزب به‌عنوان چرخ‌دنده دموکراسی و موتور محرک آن در افغانستان گران‌بار از مطالبات و گرایش‌های قومی است. حرکت به‌سوی نظام سیاسی دموکراتیک و انتخاب حکام از طریق انتخابات آزاد، آغاز گردیده و احزاب زیادی نیز پدید آمده‌است، اما رسیدن به دموکراسی بسیار دشوار می‌نماید. در افغانستان هنوز نه دموکراسی استقرار یافته است و نه شبه‌دموکراسی وجود دارد، بلکه دموکراسی صورتی تنها ارمغانی است که در دنیای پساطالبانی نصیب مردم آن گردیده است. منظور از دموکراسی صورتی یا نمایشی، نوعی نظام الیگارشسی است که دارای برخی نهادهای دموکراتیک صورتی و نمایشی باشد. در دموکراسی صورتی به‌طور کلی الیگارشسی‌های سنتی در پس تشکیلات و اشکال ظاهری دموکراسی حکومت می‌کنند و تا وقتی این تشکیلات و اشکال به‌عنوان پوشش و پرده‌ای بر اقتدار الیگارشسی‌ها عمل کنند، دموکراسی صورتی تداوم می‌یابد. اما وقتی اشکال و تشکیلات مذکور خصلت ماهوی بیشتری پیدا کنند، حرکتی به‌سوی شبه‌دموکراسی تداوم می‌یابد. سازوکار گذار از دموکراسی صورتی به شبه‌دموکراسی را معمولاً باید در نزاع‌های درونی الیگارشسی حاکم و امکان تقویت اشکال و تشکیلات دموکراتیک توسط برخی از جناح‌ها بر ضد برخی دیگر جستجو کرد.^{۲۳}

برای انتقال از دموکراسی به شبه‌دموکراسی و نهایتاً رسیدن به دموکراسی، جامعه و عرصه فرهنگ و سیاست به برخی زمینه‌ها و رخ‌نمودن عواملی نیازمند است. در گام اول، می‌توان گفت که «برخی از عوامل کلان در گذار از دموکراسی صورتی به شبه‌دموکراسی (یا دموکراسی محدود به چارچوب نظام) عبارتند از: گسترش طبقات متوسطی که سنخیت ایدئولوژیک با الیگارشسی حاکم ندارند، گسترش آموزش که خود در تقویت طبقات متوسط مؤثر است، گسترش ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن که با خصلت ایدئولوژیک نظام تعارضات آشکار پیدا می‌کند، پیدایش شکاف‌هایی در

درون‌الیکارشی، فرآیندهای روبه‌گسترش جهانی‌شدن، پیدایش تعابیر دموکراتیک و کثرت‌گرایانه از دین و بالاخره ظهور بحران‌های مشروعیت، مشارکت، سلطه و کارآیی». ۲۴

پی‌نوشت‌ها

۱. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی (چ ۱۲، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳)، ص ۵۷۷.
۲. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی (چ ۸، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۶ ش.)، ص ۱۹۰.
۳. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (چ ۱۸، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷ ش.)، ص ۳۴۲.
۴. همان.
۵. همان، ص ۳۴۴.
۶. قانون احزاب، ماده دوم فصل اول.
۷. حسین بشیریه، پیشین، ص ۳۸۶.
۸. قانون احزاب، ماده سوم فصل اول.
۹. اسماعیل یوردشاهیان، تبارشناسی قومی و حیات ملی، (چ ۱، تهران: نشر فرزاد، ۱۳۸۰ ش.)، صص ۱۱-۱۲.
۱۰. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (چ ۱۴، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶ ش.)، صص ۲۷۹-۲۸۰.
۱۱. ر. ک. به قانون احزاب، ماده چهارم و ششم از فصل دوم.
۱۲. غلام‌رسول مردای و سردارمحمد رحیمی، تأثیر قومیت بر انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۱۳۸۳: www.arc۰۰۰.blogfa.com.
۱۳. همان.
۱۴. www.bbc.uk.com و نیز www.afghanelection.com.
۱۵. «اربکی» کلمه پشتو به معنای «نیروهای غیرمنظم قومی» است.
۱۶. محمود منجم‌زاده، ایجاد نیروهای اربکی، کندک‌های قومی یا استعماری قبیلوی (www.khawaran.com).
۱۷. همان.
۱۸. همان.
۱۹. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری (چ ۲۳، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷ ش.)، ص ۳۰۸.
۲۰. همان.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۳۰۹.
۲۳. سیدصادق حقیقت، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی (فصل‌نامه سروش اندیشه، شماره ۷، بهار ۱۳۸۳ ش.).
۲۴. همان.